

قاعده بسیط‌الحقیقه در فلسفه ملاصدرا و شواهد نقلی آن

سیدمهدی سیدخاموشی^۱

چکیده

یکی از خدمات درخشان فلسفه ملاصدرا آن است که در این فلسفه، خداشناسی به اوج قله‌های تعالی رسیده است. بی‌شک یکی از مهم‌ترین اجزاء نوین و قابل توجه این خداشناسی، قاعده بسیط‌الحقیقه است. در این مقاله ارتباط این قاعده با بحث بساطت واجب تعالی تقریر شده و بیان می‌شود که به واسطه قاعده مذکور، مفهوم بساطت واجب تعالی در حکمت صدرا به تطوری قابل ملاحظه دست یافته است و این حقیقت مبرهن می‌شود که اقتضای بساطت ذات واجب آن است که حق تعالی در عین غیریت با هوایات مخصوصه و متناهی اشیاء، به نحو لا بشرط و به حمل حقیقه و رقیقه واجد جمیع کمالات آنها باشد.

کلید واژه‌ها: بساطت حق تعالی، نفی ترکیب از ذات، بسیط‌الحقیقه، صفات سلبیه، اجزاء مقداری، انواع حمل.

۱. استادیار دانشگاه شهید مطهری (مدرسه عالی شهید مطهری).

مقدمه

آنگاه که حکیمان در باب بساطت حق تعالی سخن می‌گویند، و به مدد نفی اقسام ترکیب، بساطت واجب تعالی را مبرهن می‌کنند، یکی از اقسام مهم ترکیب، ترکیب از وجود و عدم، و یا ترکیب از وجدان و فقدان است. اگرچه پیشینیان بر چنین ترکیبی تفتن یافته و آن را از ذات باری تعالی نفی کرده‌اند؛ اما به گمان ملاصدرا، هیچ‌یک از حکیمان سلف، جز ارسطو، عمق این معنی را دریافته است که نفی ترکیب مذکور از ذات الهی چه نتایج و لوازمی دارد.

آن حکیمان از یک‌سو دریافته بودند که نفی فقدان و عدم، از ذات الهی، مستلزم اثبات عدم تناهی کمالات ذات است؛ اما از سوی دیگر وقتی در مقام تبیین نسبت الله و ماسوی‌الله بودند، همه ماسوی‌الله را به حمل شایع از ذات باری سلب می‌کردند، و از این نکته غافل بودند که چنین سلبی با بساطت ذات سازگار نیست. چه؛ سلب هر کمالی از واجب تعالی - حتی اگر آن کمال از کمالات ممکنات باشد - به معنای نفی بساطت و پذیرش ترکیب حق تعالی از وجدان و فقدان است. و به تعبیری سلب هر کمالی به حمل شایع از ذات مستلزم قبول تحقق کمالی است که واجب تعالی فاقد آن است. آنچه ملاصدرا از آن تحت عنوان قاعده «بسیط‌الحقیقه» یاد می‌کند، برای رفع تعارض فوق از کلام حکیمان طراحی شده است. براساس این قاعده هیچ کمالی از کمالات ماسوی به حمل شایع از خداوند سلب نمی‌شود. کما اینکه هیچ کمالی از ماسوی به حمل شایع بر او حمل نمی‌شود؛ اما به حمل حقیقه و رقیقه - که این نیز از ابتکارات صدراست - همه ماسوی‌الله بر واجب تعالی حمل می‌شوند. و بدین ترتیب مشکل مذکور قابل حل است.

در این مقاله براهین ملاصدرا بر اثبات قاعده بسیط‌الحقیقه تقریر شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در تقریر براهین سعی شده است مقدمات تفکیک شده و نقش هر مقدمه در فرایند استدلال تعیین شود. سرانجام به نسبت این قاعده با صفات سلبیه و نیز به کاربردهای این قاعده در مواضع حکمی دیگر توجه شده است.

تقریر قاعده بسیط الحقیقه

صدرالمتألهین قاعده بسیط الحقیقه را چنین تقریر می کند: «... لکن البرهان قائمٌ علی ان کل بسیط الحقیقه کل الاشیاء الوجودیه، الا ما یتعلق بالنقائص و الاعدام، والواجب تعالی بسیط الحقیقه واحد من جمیع الوجوه فهو کل الوجود كما أن کله الوجود.

اما بیان الکبری فهوان الهویه البسیطة الالهیه لو لم یکن کلّ الاشیاء لکانت ذاتهُ متحصلة القوام من دَوْن شیء و لا کونِ شیئی آخر فیتربکب ذاته و لو بحسب اعتبار العقل و تحلیله من حیثین مختلفین و قد فرض و ثبت انه بسیط الحقیقه، عذا خلف فالمفروض انه بسیط اذا کان شیئاً دون شیئی آخر، کان یكون النار دون «ب» فحیثه کونه «الفأ» لیست بعینها حیثه کونه «لیس ب» و إلاّ، لکان مفهوم «الف» و مفهوم «لیس ب» شیئاً واحداً و اللازم باطل، لاستمالة کون الوجود و العدم امراً واحداً، فالملزوم مثله. فثبت ان البسیط کل الاشیاء». (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۱۲/۶)

مرحوم ملاصدرا قدس سره الشریف همین برهان را در اشراق دهم از مشهد اول شواهد الربوبیه چنین تقریر نموده است: «واجب الوجود، وجودی است که از جمیع جهات و حیثیات بسیط و عاری از ترکیب است برخلاف سایر موجودات که هر کدام یا از یک جهت و یا از جهات متعددی دارای ترکیب اند. حتی عقل اول که نخستین موجود بعد از ذات واجب الوجود و صادر اول است مرکب است از ماهیت و وجود که حداقل و کمترین مراتب ترکیب است و هر موجودی که از جمیع جهات بسیط و عاری از ترکیب است در عین وحدت و بساطت مشتمل است بر کلیه اشیاء و اعیان وجودیه والا اگر فاقد ذات و حقیقت وجودیه هر چیزی باشد لازم می آید که ذات واجب الوجود از وجود امری نظیر انسان و عدم امر دیگری نظیر فرس ترکیب یافته و از این وجود و عدم، تحصل و تقدّم یابد.» (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ۴۷-۴۸)

قبل از تقریر برهان بنحو موسّع لازم است انواع ترکیب را برشمریم و نزاهت واجب تعالی را از اقسام ترکیب تبیین نماییم:

انواع ترکیب

مصنف قدس سره در فصل نهم از موقف اول از مجلد ششم اسفار می‌فرماید: «خداوند متعال بسیط‌الحقیقه است از هر جهت و ذات باری تعالی از اجزاء وجودیه عینیه یا ذهنیه مانند ماده و صورت خارجی یا ذهنی ترکیب نیافته و نیز از اجزاء حدیه حملیه تشکیل نشده است و همچنین خالی از اجزاء مقداریه است.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۶/۱۰۰-۱۰۱)

معنای بساطت حقیقت‌الله این است که حق محض چون وحدت محض دارد کثرت در او راه ندارد؛ زیرا وحدت قیاسی است که با بعضی از اقسام کثرت همراه می‌شود ولی وحدت محصنه به هیچ نحو کثرت‌پذیر نیست.

محور بحث کنونی بساطت واجب‌الوجود است که واجب تعالی نه تنها اجزاء مقداریه یا ماده و صورت خارجی یا ماده و صورت ذهنی یا جنس و فعل ندارد و مؤلف از وجود و ماهیت نسبت و هیچ‌یک از اقسام پنجگانه کثرت و ترکیب در او راه ندارد و همه اینها جزء اوصاف سلبی اوست؛ بلکه قسم ششم ترکیب هم در او راه ندارد و آن این است که مؤلف از وجدان و فقدان نمی‌باشد. زیرا او نه تنها ماهیت ندارد بلکه وجودش مقید نیست که مؤلف از وجدان و فقدان باشد بسیط محض و مطلق صرف است یعنی قسم ششم از کثرت را مانند ترکیب‌ها و کثرت‌های پنجگانه گذشته ندارد و این هم جزء صفات سلبيه اوست.

در اینجا به نفی چهار قسم از اقسام شش‌گانه ترکیب اشاره می‌نماید و می‌فرماید واجب‌الوجود دارای اجزای وجودی نیست، خواه وجود خارجی مانند ماده و صورت خارجی و خواه وجود ذهنی مانند ماده و صورت ذهنی و همچنین دارای اجزاء حدی و حملی نیست که از قبیل مفهوم و ماهیت محسوب می‌شوند مانند جنیس و فصل و نیز دارای اجزاء مقداری نخواهد بود که از احکام کم به شمار می‌آید.

و اما قسم پنجم که مرکب از وجود در اصل ماهیت باشد در بحث نزاهت واجب از هرگونه ماهیت بیان شده است که واجب‌الوجود متعال همانند ممکن، مرکب از وجود و ماهیت نیست و با نفی ماهیت همه اقسام قبلی مرکب متفی خواهند بود چون همه آنها

مبنتی بر ماهیت‌اند، آنگاه قسم ششم از اقسام شش‌گانه مرکب در خلال بحث کنونی مطرح می‌گردد که واجب متعال از آن نیز منزّه است زیرا هر چیزی که از چند امر ترکیب یافته است هرگاه عقل به آن نظر کند و بین کل و جزء سنجش برقرار نماید خواهد یافت که نسبت وجود به جزء آن مرکب قبل از نسبت آن به کل می‌باشد، و این تقدم بالطبع به شمار می‌آید نه تقدم به زمان زیرا بین هر یک از اجزاء آن تلازم عدمی است یعنی اگر هر کدام آنها از بین رفتند مرکب از بین می‌رود گرچه بین هیچ جزء به تنهایی و بین مرکب تلازم وجودی نیست که با هر کدام آنها مرکب یافت شود. پس با سنجش جزء و کل نشانه تقدم بالطبع جزء بر کل مشهود است، قهراً هر جزئی بالطبع مقدم بر کل و مرکب خواهد بود. این صغرای قیاس مسئله که با انضمام به کبرای آن ثابت می‌شود که ترکب با وجوب ذات سازگار نیست. اگرچه آن جزء زماناً و خارجاً با کل است و تقدم انفکاکي بر آن ندارد اما تقدم طبعی بر آن دارد، اگر جزء و کل مفروض، زمانی باشند، جزء ممکن است با کل معیت زمانی داشته باشد و اگر موجود دهری یا سرمدی باشد جزء با کل خود معیت دهری یا سرمدی خواهد داشت. ولی تقدم طبعی جزء بر کل همواره و در همه انحاء وجودی محفوظ است اگرچه معیت در آن وعاء خاص را داشته باشد. و چون جزء نسبت به کل تقدم بالطبع دارد و کل از آن متأخر بالطبع است، حکم تقدم و تأخر بالطبع اینجا جاری است و آن این است که کل به حسب گوهر ذات خویش متأخر است محتاج به متقدم خواهد بود و در صورتی متحقق و یافت می‌شود که جزء آن تحقق یافته باشد. گرچه مرکب معلول خارجی و اگر صادر آن جزء نباشد. زیرا اولاً جزء علت تامه عن مرکب نیست بلکه جزء علت است و تقدم جزء بر کل تقدم بالعلیه نیست، بلکه تقدم بالطبع است، ثانیاً ممکن است این جزء امر مفهومی یا ماهوی باشد نه وجودی بنابراین رابطه آنها باهم رابطه صادر و مصدر خارجی نمی‌باشد.

و هرچه که به غیر خود محتاج است و در تحققش غیر، نقش دارد آن چیز واجب نیست چون واجب بالذات معنایش این است که با حیثیت اطلاقیه با قطع نظر از جمیع ماسوای خودش و بدون احتیاج به چیزی ذاتاً موجود است. و از طرف دیگر با حفظ هر

تقدیر و زوال آن و با حفظ هر شرط و فقدان آن و با لحاظ هر چیزی و عدم ملاحظه آن موجود باشد. و چیزی که در تحقق او وجود چیز دیگر شرط باشد هرگز واجب نخواهد بود. قیاس مذکور که از صغری و کبری یاد شده تشکیل شده در ترکیب ماده و صورت خارجی یا ترکیب از ماده و صورت ذهنی یا ترکیب از جنس و فصل ذهنی جاری است زیرا که حقیقت کل غیر از حقیقت جزء است و کل محتاج به جزء خود می‌باشد ولی در اجزا مقداری کم متصل مانند خط، سطح و حجم که قابل تقسیم به چند جزئیند جاری نیست زیرا که اجزاء وجود بالفعل خارجی ندارند.

نفی اجزاء مقداریه از واجب تعالی

قیاس یاد شده در اجزاء مقداری به دلیل آنکه وجود بالفعل خارجی ندارند جاری نیست پس به ناچار باید سراغ برهان دیگری رفت تا اجزاء مقداریه را از واجب تعالی منفی بدانیم.

مرحوم صدرالمآلهین شیرازی می‌فرماید ما راه طولانی دیگران را در نفی اجزاء مقداریه واجب تعالی طی نمی‌کنیم بلکه راه خاصی را طی می‌کنیم که مبادی آن روشن‌کننده است که نتیجه آن استدلال یا نفی خصوص اجزا مقداری است یا سلب هرگونه ترکیب، خواه از اجزاء مقداری و خواه از غیر آن.

چیزی که ذاتاً متصل باشد مانند خود جسم طبیعی که دارای وحدت اتصال جوهری است و حقیقت کم دارای وحدت اتصال عرضی است، و یا آنکه ذاتاً متصل نیست و مصداق ذاتی مقوله کم نمی‌باشد ولی در اثر ارتباط با مقوله کم قسمت‌پذیر و متصل است، خواه آن متصل کار بوده و همه اجزاء او باهم یافت شوند و خواه بی‌قرار باشد مانند زمان و زمانی نظیر حرکت، از لحاظ هستی ضعیف خواهد بود و وجود آن به عدم آمیخته و حضور و مشهود آن به غیبت و نهان درهم رفته است و هر جزئی از آن فاقد جز دیگر است و هر چیزی غایب از جزء و اجزاء دیگر خواهد بود. در حالی که: «و الواجبُ جُلٌّ ذَکَرَهُ قَوِيُّ الوجود و غایته فی الشدة بلا شوب نقص و قصور». (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۰۱/۱)

زیرا سایر مراحل و مراتب وجودی که ممکن الوجودند و معلول دارای مشوییت هستند، هر مرحله‌ای فاقد مرحله بالاتر است و در نتیجه مرکب از وجدان و فقدان می‌باشد، اما واجب تعالی هستی محض است و از گزند هر شائبه‌ای مصون و محفوظ می‌باشد.

بنابراین چون هر موجود متصلی ضعیف‌الوجود است و شدید نیست و واجب قوی‌الوجود است و ضعیف نیست نتیجه آن قیاس که به صورت شکل ثانی تقریر شد این است که واجب وحدت اتصالی ندارد و ترکیب مقداری نخواهد داشت و منزله از هرگونه اجزاء مقداری است.

مرحوم صدرالمتألهین شیرازی برای نزاعت واجب تعالی از هرگونه ترکیب یک استدلال جامع می‌فرماید به طریق ذیل:

لو ترکیب ذات الواجب من اجزاء، فلا یخلوا ما ان یکون کل واحد من تلک الاجزاء او بعضها واجب الوجود، او لیست الاجزاء و لا شیء منها بواجب الوجود بل جمیعها ممکنات الوجود و الاقسام الثلاثة باسرها مستحیلة. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۰۶/۶)

این قیاس استثنایی دارای مقدمه شرطی است که مقدم آن سه تالی دارد و هر سه تالی نیز محال است. لذا مقدم آنها نیز ممتنع خواهد بود، پس ترکیب واجب از هرگونه جزئی محال است.

اما امتناع قسم اول که همه اجزاء مفروض واجب باشند برای آن است که واجب یک حقیقت خارجی است، اگر مرکب از اجزاء باشد باید بین اجزاء ولی تلازم و ربط وجودی باشد تا در اثر آن ربط خاص بین اجزاء کنیر، واحد حقیقی حاصل شود و هرگونه تلازم و ربط موجودی یا بین علت و معلول است یا بین معلول‌های علت مشترک. و اگر از همه اجزاء مفروض واجب‌الوجود با مستند مستلزم جمع بین دو نقیض است زیرا از آن جهت که اجزاء یک حقیقت عینی‌اند، حتماً متلازم با یکدیگر باید باشند و از آن جهت که واجب‌الوجود هستند تلازم آنها غیرممکن خواهد بود زیرا در قبل بیان کرده‌ایم که تلازم بین دو واجب محال می‌باشد به دلیل آنکه موجب معلولیت هر دو یا لااقل یکی از آن دو

خواهد بود. وقتی تلازم بین آنها نبود ارتباط نیست و اگر بین اجزاء ارتباطی نباشد هرگز با اجتماع آنها یک واحد حقیقی به نام واجب تشکیل نمی‌شود.

اما دلیل امتناع قسم دوم که برخی اجزاء واجب بوده باشد و برخی ممکن: آن است که آن جزئی که واجب است همان‌طوری که از چیزهای دیگر بی‌نیاز است از جزء مفروض دیگر نیز مستغنی است، یعنی آن جزء واجب نه تنها از اجزاء ممکنه بی‌نیاز است بلکه از هر چیز غیر اوست بی‌نیاز است چون غنی بالذات است. لیکن جزء دیگر به دلیل آنکه ممکن است به جزء دیگر که واجب است نیازمند خواهد بود و چون جزء مزبور مقدم بر کل است که واجب‌الوجود است. بنابر فرض که کل هم واجب‌الوجود است پس گذشته از آنکه به جزء واجب خود بدون واسطه محتاج است به جزء ممکن فرد نیز محتاج است و به توسط آن جزء ممکن به جزء دیگر که واجب است نیازمند خواهد بود و این امر محال است زیرا افتقار به غیر نیز تأخر از غیر با وجوب ذاتی سازگار است.

دلیل امتناع قسم سوم از اقسام ثلاثه: قسم سوم عبارت بود از اینکه واجب دارای اجزائی باشد که همه آن اجزاء ممکن باشد. دلیل بطلان این قسم به نظر آشکارتر می‌رسد از دو قسم قبلی. زیرا در مقام تصور چگونه می‌توان از اجتماع ممکنات واجب صرفاً فرض کرد و چگونه از اجتماع باطل‌ها حق محض را می‌توان یافت. و چگونه از فقدانها وجدان محض حاصل می‌گردد و از طرفی مجموع ممکنات بر فرض وجود می‌شود ممکن دیگر نه واجب، زیرا در صورت وجود به طور حتم نیازمند به اجزاء خویش است که این وصف نیازمندی از اوصاف ممکنات است نه واجب.

بسائط عقلی

یکی از قواعد فلسفی دیگر که در این فصل مرحوم ملاصدرا به عنوان مبدأ تصدیقی برهان قرار داده‌اند این قاعده است که: «کل بسیط فی العقل بسیط فی الخارج دون العکس» براساس این قاعده واجب تعالی چون ماهیت ندارد و مرکب از وجود و ماهیت نمی‌باشد

پس اجزاء ماهوی و حدی همانند جنس و فصل و نیز علل قوام مانند ماده و صورت ندارد و چون صرف هستی است و هستی محض هیچ‌گونه جزئی اعم از ماهوی و مقداری ندارد پس واجب تعالی منزّه از اجزاء مقداری هم خواهد بود و عقل هیچ راهی برای تجزیه و تحلیل او ندارد. پس در عقل بسیط محض است و اگر چیزی جز خارج دارای جزء ماهوی یا مقداری می‌بود یقیناً در ظرف اندیشه قابل تحلیل می‌بود زیرا تمام خصوصیات ذات و ذاتی در تصور صحیح هر چیزی محفوظ است و بساطت عقلی چیزی دلیل قطعی بساطت خارجی اوست، لیکن بساطت خارجی چیزی دلیل بر بساطت عقلی وی نیست. (مرحوم سبزواری می‌فرمایند: و الذات فی انحاء الوجودات حفظ) (سبزواری، ۱۳۷۹، ۱۲۱/۲)

زیرا بسیاری از امورند که در خارج عین همنند، چون جدایی آنها در ظرف خارج دارای محذور است ولی در ظرف ذهن غیرهمنند، چون تحلیل ذهنی آنها از یکدیگر محذوری ندارد مانند تحلیل موجود به ماهیت و وجود... تجزیه نوع به جنس و فصل و... که انفکاک این امور در خارج موجب دور یا تسلسل می‌شود لیکن تحلیل ذهن آنها مصون از این محذورها می‌باشد.

و در صورت ماده و صورت خارجی داشتن همانا مبدأ انتزاع جنس و فصل می‌شوند و در صورت بسیط بودن همانا ما به الاشتراک و ما به الامتیاز ذاتی به عنوان بشرطاً، ماده و صورت ذهنی محسوب شده و منشأ انتزاع جنس و فصل خواهند بود. بنابراین جنس و فصل بساطت خارجی مانند اعراض حقیقی است نه اعتباری، چه اینکه مقولات عالیّه، مقولات اولیه‌اند و امور حقیقی می‌باشند نه اعتباری و معنای لابشرط که مصحح حمل است همانا لابشرط از جزء دیگر یا کل می‌باشند، نه لابشرط از حمل، چه اینکه معنای بشرط لا که مانع حمل است همانا بشرط لا نسبت به جزء دیگر یا کل می‌باشد نه بشرط لا از حمل.

سرّ اینکه ماده و صورت بر کل حمل نمی‌شوند آن است که آنها نسبت به مرکب علت قوامند و هرگز علت بر معلول خود حمل نمی‌شود. لیکن سرّ عدم حمل هر یک از ماده و صورت بر دیگری با اینکه هیچ کدام علت قوام دیگری نیستند این است که ماده نسبت به

مجموع علت مادی است نه نسبت به صورت و همین‌طور صورت نسبت به مجموع علت صوری است نه نسبت به ماده پس هرکدام نسبت به غیر خود بشر لا اخذ شده‌اند.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت مرحوم صدرالمتألهین شیرازی در فصل نهم بساطت واجب تعالی به معنای نزاهت وی از هرگونه ترکیب را مطرح ساخته و اثبات نمود. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۰۵-۱۰۰/۶)

پنج قسم از اقسام ترکیب را ایشان از ساحت قدس ربوبی منتفی کردند اما معنای دقیق بساطت که واجب تعالی مرکب از اطلاق و تقیید نبوده و مرکب از حدود محدود نیست چون خودش حادث کل محدود است و نمی‌شود خودش محدود باشد با این بیان‌ها اثبات نشد. البته ایشان در امور عامه با اشاراتی این قسمت را هم بررسی کرده و اثبات نموده‌اند. مرحوم ملاصدرا منزله بودن واجب تعالی از هرگونه تقسیم را در فصل دهم (همان، ۱۰۷-۱۰۵/۶) مطرح کرده‌اند و به دلیل اینکه با بحث ما ارتباط ندارد از طرح آن صرف‌نظر می‌کنیم و در پی آن در فصل یازدهم تنزیه واجب تعالی را از هرگونه تمثیل مطرح ساخته‌اند (همان، ۱۰۹-۱۰۷/۶) که از بیان آن هم به دلیل بالا صرف‌نظر می‌کنیم.

توضیح اصل برهان

صدرالمتألهین شیرازی قاعده «بسیط‌الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها» را از فرائض علوم الهیه می‌داند و ادراکش را جز برای کسانی که از ناحیه حق جل و علی به سرچشمه علم و حکمت راه می‌یابند، در غایت اشکال می‌پندارند.

وی معتقد است که پیش از او جز حکیم بزرگ یونان، ارسطو، کسی به درک این قاعده نائل نشده است و آن را از خصائص فکر خویش می‌شمارد. مطابق آنچه حاج ملاهادی سبزواری در حاشیه اسفار نقل می‌کند، ملاصدرا در جایی از کتاب اسفار ادعا کرده که در روی کره زمین کسی را نیافته است که از این قاعده اطلاع داشته باشد. (سبزواری، ۱۹۸۱، ۱۱۱/۶) لیکن حق در مقام این است که مفاد این قاعده، در کتب عرفا و سخنان آنان بسیار

به چشم می‌خورد و اگرچه به طور منظم و به عنوان خاص خود مورد بحث قرار نگرفته است ولی با عبارات مختلف در نظم و نثر به آن اشاره شده است. در عین حال نباید نقش صدرالمتهلین (ره) را در تنظیم و تنقیح و اقامه برهان بر این قاعده نادیده گرفت، بلکه تأسیس این قاعده به عنوان یک بحث فلسفی و اقامه برهان بر آن را باید منسوب به ایشان دانست.

بیان برهان از زبان مصنف در کتاب مشاعر

تقریر ملاصدرا از برهان در کتاب مشاعر خود به این صورت است که: «اعلم ان الواجب بسیط الحقیقه، و کل بسیط الحقیقه فهو بوحدته کل الامور لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها و احاط بها، الا ما هو من باب الاعدام و النقائص فانک اذا فرضت شیئاً بسیطاً هوج مثلاً و قلت ج لیس ب، فحیثیه انه ج، ان کانت بعینها حیثیه انه لیس ب، حتی تکون ذاته بذاته مصداقاً لهذا السلب، فیکون الایجاب و السلب شیئاً واحداً. و لزم ان یکون کل من عقل الانسان مثلاً عقل انه لیس بفرس، بان یکون نفس عقله الانسان نفس عقله بفرس. لکن اللازم باطل فالملزوم کذلک.

فظهر و تحقّق ان موضوع الجیمیّه مغائرٌ لموضوع انه لیس ب و لو بحسب الذهن. فعلم ان کل موجود سلب عنه اثر وجودی فهو لیس بسیط الحقیقه بل ذاته مرکبه من جهتین، جهة بها هو کذا و جهة هو بها لیس کذا. فبعکس النقیض کل بسیط الحقیقه هو کل الاشیاء. فاحتفظ بها ان کنت اهله.» (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ۴۹-۵۰)

بیان برهان از لسان مرحوم مصنف در اسفار

طبق بیان مصنف مطالب این فصل در دو مقام است:

مقام اول: این که واجب تمام اشیاء و موجودات است و حقایق اشیاء را به طور کامل داراست و هستی هیچ چیزی از حیظه شمول او بیرون نیست.

مقام دوم: همه اشیاء به سمت واجب تعالی باز می‌گردند و به سوی او رجوع می‌کنند.

اما مقام اول بحث که واجب تعالی واجد تمام اشیاء است و هیچ حقیقتی در جهان هستی نیست که واجب تعالی دارای آن حقیقت نباشد و هیچ کمالی فرض نمی‌شود که واجب تعالی فاقد آن کمال باشد و واجد غیر آن. و این همان بساطت قسم ششم است که ادله گذشته عهده‌دار اثبات آن نبوده است زیرا گفته شد که نزاهت واجب از قسم ششم ترکیب که همان مرکب از وجدان و فقدان و از اطلاق و تعیین و از حد و محدود است در این فصل تبیین خواهد شد.

ترکیب از وجدان و فقدان ممکن است جایی فرض شود که نه کمیت است و نه ماده و صورت و نه جنس و فصل و نه ماهیت. در مرحله نظریه وجود، وجود بر دو قسم است:

۱- وجود بسیط ۲- وجود مرکب

و آن وجودی که فاقد هیچ کمالی از کمالات نیست بسیط محضی است و آن وجودی که بعضی از کمالات را داراست و بعضی از کمالات را فاقد است بسیط نخواهد بود. و به دلیل آنکه حیثیت وجدان بعضی از کمالات عین حیثیت فقدان بعضی از کمالات دیگر نمی‌باشد، قهراً آن وجود مرکب از وجدان بعضی و فقدان برخی دیگر از کمالات است و مرکب از اطلاق و تعیین و مانند آن خواهد بود.

این قسمت ششم از ترکیب با نفی سائر اقسام ترکیب نفی نمی‌شود بلکه این را باید با برهان دیگر نفی کرد و برهان را قبل از اثبات صغری و کبرای آن چنین می‌توان تنظیم کرد: واجب تعالی بسیط الحقیقه است.

هر بسیط الحقیقه‌ای همه حقایق اشیا را داراست.

بنابراین نتیجه چنین می‌شود: واجب تعالی همه حقایق وجودیه را داراست.

لیکن باید دقت نمود که حمل عنوان تمام الاشیاء بر واجب متعال از قبیل حمل اولی یا حمل شایع صناعی نیست بلکه به نحو حقیقت و رقیقت است که فرق آن تحت عنوان خودش بحث خواهد شد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۱۰-۱۱۲)

بیان اجمالی صغرا و کبرای قیاس فوق

بیان کبری

بسیط الحقیقه یعنی موجودی که بسیط محض است، حقایق تمام اشیاء را داراست مگر آنچه به نقص‌ها و نیستی‌ها تعلق دارد. و این استثناء در حقیقت استثنایی منقطع است زیرا نقص و عدم لا شیء است نه شیء، و مرجع نداشتن نقص‌ها و عدم‌ها به امر وجودی است چون همه کمالات وجودیه را داراست پس هیچ نقصی در او نیست.

بیان صغری

واجب تعالی بسیط محض و از تمام جهات واحد صرف است. نتیجه: همان طور که در واجب جز وجود چیز دیگری نیست، همین طور واجب واجد جمیع مراحل وجودی است و هیچ وجودی نیست که واجب فاقد آن باشد. و عصاره این واجد بودن همان انطواء کثرت در وحدت است. یعنی همه حقایق وجودیه را واجب به نحو اعلی و اشرف داراست. چیزی در جهان هستی فرض نمی‌شود که جنبه کمالی و وجودی داشته باشد و واجب تعالی فاقد آن باشد. اما قانون کلی کبری رهان قرار گرفته است این است که اگر هویتی بسیط حقیقی شد و از باب انطواء کثرت در وحدت واجد همه کمالات وجودی نباشد، به صورتی که واجد بعضی از آنها و فاقد بعضی دیگر باشد، هر آینه ذاتش تحصیل یافته از بود بعضی از اشیاء، و نبود بعضی دیگر باشد پس ذات آن موجود ولو به حسب تجزیه و تحلیل عقلی مرکب از دو جهت عقلی مختلف می‌باشد و این ترکیب هم به تعبیر حکیم سبزواری بدترین انحاء ترکیب است زیرا سایر اقسام ترکیب از دو شیئی وجودی تشکیل شده است گرچه یکی اصیل و دیگری تابع یا یکی بالفعل و دیگری بالقوه باشد اما عصاره ترکیب از وجدان و فقدان، همان ترکیب از شیء و لاشیء است که بیش از سایر انحاء ترکیب مایه نقص و ضعف خواهد بود. پس لازمه فقدان بعضی از کمالات آن است که آن موجود در تحلیل از دو حیثیت مختلف مرکب باشد، در حالی که مفروض اولیه ما این بود که او بسیط الحقیقه است و این خلف است. پس هر هویت بسیطه‌ای باید جمیع

کمالات هستی را دارا باشند زیرا فقدان بعضی از آنها با وساطت سازگار نیست به عنوان مثال اگر شیء بسیط مصداق الف باشد و مصداق باء نباشد حیثیت الف بودن او عین حیثیت سلب باء نیست و چون مفهوم الف بودن امری است وجودی و مفهوم باء نبودن امری است سلبی هرگز آن مفهوم وجودی عین این مفهوم سلبی نخواهد بود. وگرنه لازم می‌آید که آن اثبات عین این سلب باشد و این لازم محال و باطل است چون جمع نقضین محال است. پس ملزوم آن نیز محال خواهد بود و چون این دو حیثیت عین یکدیگر نیستند قهراً مایه ترکیب هستند و موجودی که در او این دو جهت یافت شود حتماً مرکب خواهد بود نه بسیط.

نتیجه: بسیط حقیقی واجد همه کمالات وجودی می‌باشد.

توضیح تفصیلی برهان: اگر گفتیم «الانسان انسان» و سپس گفتیم «الانسان لیس بفرس» به صورت سالبه محصله یا «الانسان لا فرس» به صورت موجبه معدوله از حیثیت اینکه انسان اسب نیست از دو حال بیرون نیست یا حیثیت سلب فرسیت عین حیثیت ثبوت انسانیت است یا غیر آن می‌باشد.

بنابر فرض اول انسان از آن جهت که انسان است عین سلب فرس می‌شود لذا لازم می‌آید وقتی ما انسان را تعقل نمودیم معنای لا فرس را تعقل کرده باشیم در حالی که لا فرس نه تنها عین ماهیت انسان نیست بلکه لازمه معنای انسانیت هم نیست زیرا این چنین نیست که اگر کسی معنای انسان را ادراک کند نیز ادراک کند که او سلب نیست چه رسد به این که ادراک معنای انسانیت عین ادراک سلب فرسیت غافل است، چگونه می‌شود لا فرس عین انسان باشد در حالی که لا فرس سلب صرف و نفی محض نیست تا گفته شود عدم محض امتیازی ندارد بلکه لا فرس سلب یک وجود خاص از موضوع موجود مخصوص یعنی انسان است. و وجود از آن جهت که وجود است نه عین عدم است و نه عین قوه و استعداد چیزی.

مرحوم ملاصدرا در ادامه می‌نویسد: «والوجود بما هو وجودٌ لیس بعدم و لا بقوه و امکان لشیء الا ان یکون فیه ترکیب فکل موضوع هو مصداقاً لا یجاب سلب محمول مواطأة

او اشتقاقاً فهو مرکبٌ فانَّکَ إذا احضرتَ فی ذهنک صورتَهُ و صورة ذلك المحمول السِّلبي مواطاة او اشتقاقاً و قایست بینهما و ان تسلب احدهما ان الآخر او توجب سلبه علیه فتجد انما به یصدق علی الموضوع انه کذا، غیر ما به یصدق علیه انه لیس علیه هو کذا. سواء كانت المغایرة بحسب الخارج فیلزم التركيب الخارجی من مادة و صورة او بحسب العقل فیلزم التركيب العقلي من جنس و فصل او مهیة و وجود. فاذا قلت مثلاً: زیدٌ لیس بکاتب فلا یكون صورة زید فی عقلک هی بعینها صورة لیس بکاتب و الا لکان زید من حیث هو زید عدماً بحتاً بل لا بد ان یكون موضوع مثل هذه الفضيّة مرکباً من صورة زید و امرٍ آخر به یكون مسلوباً عنه الكتابة، من قوة او استعدادٍ فان الفعل المطلق لیس بعینه عدم شیءٍ آخر الا ان یكون فیہ ترکیب من فعلٍ بجهتٍ و قوة بجهتٍ أخرى و هذا التركيب بالحقیقة منشأ نقص الوجود فان كل ناقصٍ حیثیة نقصانه غیر حیثیة وجوده و فعلیته و فكل بسیط الاحقیقه یجب ان یكون تمام كل شیءٍ فواجب الوجود لكونه بسیط الحقیقه فهو تمام كل الاشياء علی وجه اشرف و الطفُّ.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۱۳/۶-۱۱۴)

بیان قیاس بالا بدین صورت است:

صغری: واجب بسیط الحقیقه است.

کبری: هر بسیط الحقیقه ای تمام اشياء است.

* واجب تعالی واجد همه حقایق اشياء است.

هیچ چیزی از آن بسیط حقیقی سلب نمی شود مگر چیزی که نقص باشد و سلب نقص

به سلب امر عدمی برمی گردد و بازگشت آنها همانا تأکید وجود است.

قیاس دوم:

صغری: واجب تعالی تمام اشياء است.

کبری: هر چیزی که تمام اشياء شد به آن اشياء از خود آنها سزاوارتر است.

* پس واجب تعالی از همه اشياء به خود آنها سزاوارتر است.

توضیح قیاس: هر موجود ناقص و محدودی برای خودش به نحو نقص و حد حضور

دارد ولی برای بسیط محض به نحو کامل و محدود یافت می‌شود زیرا هر علتی معلول خود را به نحو اعلی داراست تا منتهی شود به نخستین علل.

بنابراین واجب متعال: «احق من کل حقیقه بان یکون هو هی بعینها من نفس تلک الحقیقه و ان یصدق علی نفسها.» (همان، ۱۱۴/۶)

زیرا حقیقت هر موجود محدودی فی حد نفسه ناقص است و در مرتبه خود با فقدانها همراه است و همین حقیقت در واجب متعال که هستی صرف است بنحو اعلی و اشرف موجود است.

نوع حمل در قاعده بسیط الحقیقه کل اشیاء

حمل اشیاء ناقص و محدود بر بسیط محض، حمل شایع نیست که محمول با هر دو حیثیت خود بر موضوع حمل شود. مثلاً وقتی انسان که واجد بعضی از کمالات و فاقد بعضی دیگر است، بر زید حمل می‌شود، مانند زید انسان معنایش این است که زید هم مصداق جنبه وجودی انسان و هم مصداق جنبه‌های عدمی آن است پس محمول با هر دو جنبه‌اش بر موضوع حمل می‌شود، ولی در حمل حقیقت و رقیقت اگر رقیقت بر حقیقت حمل شود فقط به لحاظ جنبه وجودی و کمالی خود بر او حمل می‌شود نه به لحاظ هر دو جنبه‌اش. و به همین نحو همه اشیاء بر واجب تعالی روی جنبه وجودی و کمالی خود صادق‌اند نه به جنبه محدودیت و نقص، و تحلیل معنای حمل حقیقت و رقیقت همان است که به صورت بسیط الحقیقه کل اشیاء و لیس بشیء منها بیان می‌شود.

توجیه صفات سلبيه حق متعال

نتیجه برهان این شد که واجب متعال مصداق سلب چیزی قرار نمی‌گیرد و هرچه که مصداق سلب واقع می‌شود بسیط الحقیقه نیست و حال آنکه واجب متعال مصداق اوصاف سلبي هست مانند اینکه او جسم نیست.

جوهر و عرض و یا کیف نیست و این موجب جزئیة نقیض آن سالیه کلیه است که هیچ بسیط الحقیقه‌ای مصداق سلب قرار نمی‌گیرد و سر نقض آن سلب کلی به این ایجاب جزئی آن است که حکم کلی عقل قابل تخصیص نخواهد بود.

جواب: اتصاف واجب تعالی به اوصاف سلبی و حمل آنها بر واجب نقض قاعده نیست چون خروج او از باب تخصص است نه تخصیص. زیرا آنچه در قاعده بسیط الحقیقه بیان شد این بود که هرگز حقیقت بسیط مصداق سلب وجود یا سلب کمال وجود نخواهد شد و آنچه در واجب تعالی صادق است سلب عدم یا سلب امر عدمی است که بازگشت همه این‌گونه سلب‌ها به شدت و تأکد وجود است.

پس در حقیقت واجب تعالی که بسیط الحقیقه است مصداق سلب واقع نشده و آنچه بر واجب صادق است همانا وجود و کمال وجود است که امری ثبوتی است نه سلبی بنابراین قاعده بسیط الحقیقه در نهایت هم تخصیص نخورد و به تمامیت خود باقی است.

قضیه سلبی مأخوذ در قاعده بسیط الحقیقه

چه طور یک هویت بسیطه همه حقایق وجودی را داراست و چگونه هیچ یک از اینها بر آن حقیقت بسیط حمل نمی‌شوند. چه طور واجب تعالی که بسیط الحقیقه است بعد کمالات وجودی انسان و غیرانسان را داراست ولی نمی‌شود گفت هو انسان او هو سماء او هو ارض و غیرذلک.

برای هیچ‌یک از ماهیات امکانی هستی مطلق و وجود نامحدود نخواهد بود زیرا ماهیات نمود وجود هستند و هرکدام از اینها به مقدار خود آن وجود را نشان می‌دهند و چون هر یک از این ماهیت‌ها دارای حد خاص و معنای مخصوص‌اند پس هرکدام از اینها وجود خاصی را نشان داده و هر وجود مخصوصی، منشأ انتزاع ماهیت خاصی است. پس هستی این ماهیت‌های امکانی وجود صرف نمی‌باشد بلکه سهم هر کدام از آنها وجود مقید و هستی متعین است، و مقصود از هستی مطلق آن است که هیچ قید عدمی با او نباشد و منظور از وجود مقید همانا مقابل آن است یعنی وجودی که قید عدمی او را همراهی می‌کند.

معیار اطلاق و تقييد همانا قيد عدمی داشتن و نداشتن است نه مطلق قيد، اگرچه قيد وجودی باشد زیرا قيد وجودی مادامی که مستلزم قيد عدمی نباشد تقييد به آن مانع اطلاق نخواهد بود لذا موجودی که با قيدهای وجودی همراه است مقابل مطلق نخواهد بود. به‌طور خلاصه می‌توان در جواب اشکال چنین گفت اگر وجودات ممکنه بر خداوند متعال حمل شود به نوع حمل شایع هر آینه بر واجب تعالی صادق خواهد بود به هر دو جهت ایجاب و سلبش و به هر دو حیثیت کمالی و نقصانی‌اش، بنابراین ذات واجب متعال مرکب می‌شود و حال آنکه بسیط‌الحقیقه فرض شده بود و این خلف است. از طرف دیگر از مسلمات است که ماهیات قابل حمل بر ذات واجب متعال نیستند به علت آنکه تطرق ماهیات و معانی ماهویه بر ذات واجب غیرممکن است و اگر بخواهیم وجودات خاصه (ماهیات ممکنه) را بر واجب متعال حمل کنیم هر آینه واجب متعال را با جهات عدمیه این وجودات خاصه متحد دانسته‌ایم که تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. بنابراین واجب تعالی بحقیقه بسیطه‌اش کمال کل موجودات را داراست به نحو اعلی و اشرف به نوع وجدان العلة کمال المعلول مع ما بينها من المبانیه الموجبة لا متناع الحمل.

نظر عرفا پیرامون وجود مطلق و وجود مقید

مرحوم صدرالمتألهین شیرازی قاعده بسیط‌الحقیقه را هم بر مبنای برهان و هم بر مشرب عرفان نظری حل می‌نماید. این قاعده در دو مقام مطرح بود: ۱- واجب‌الوجود تمام الاشیاء و کل الموجودات است ۲- راجع به نظام غائی آنها است که اگر اولی ثابت شود و دومی هم تثبیت می‌شود.

ملاصدرا قاعده را بر مشرب عرفانی چنین تقریر می‌نماید: اصطلاح عرفا در اطلاق و تقييد وجود غیر از اصطلاح حکماء است چون رایج بین اهل نظر در باب وجود این است که وجود سه قسم است:

- ۱- وجود خاص
- ۲- وجود مضاف
- ۳- وجود مطلق

وجود خاص همان وجود شخصی و خارجی است، وجود مضاف همان حصه است که عبارت از مفهوم کلی است با اضافه به طوری که تقید جزء باشد و قید خارج. و تقید هم بما انه تقید که معنای حرفی است، جزء باشد نه بما انه قد که معنای اسمی است. مطلق همان مفهوم جامع وجود است که فقط در ذهن موجود است. ولی نزد عرفاء مطلق، مفهوم جامع ذهنی نیست بلکه به معنای حقیقت نامحدود است که هیچ حدی از حدود وجودیه در او نیست. مقید یعنی وجود و حقیقت محدود، پس اطلاق و تقیید به اصطلاح عرفان ناظر به حقیقت خارجی است بر خلاف اطلاق و تقید فلسفه که ناظر به مفهوم ذهنی است.

وجود مطلق یعنی حقیقت خارجی نامحدود و وجود مقید یعنی حقیقت عینی محدود و چون نامحدود محیط بر محدود است ممکن نیست مطلق واجد همه مراحل تقیید نباشد، زیرا اگر آن مطلق مفروض یک مرحله از مراحل کمال وجودی را فایده باشد خودش مقید می‌شود نه مطلق. و این حقیقت را مرحوم ملاصدرا (ره) در جلد ششم اسفار چنین بیان می‌کنند: «فان الوجود المطلق عند العرفاء عبارة عما لا يكون محصوراً فی امر معین محدوداً بحدٍ خاصٍ و الوجود المقید بخلافه كالانسان و الفلك و النفس و العقل و ذلك الوجود المطلق هو كل الاشياء علی وجه ابسط.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۱۶/۶)

زیرا اگر بعضی از مراحل وجودی را فاقد باشد یعنی در آن مرحله وجود ندارد و لازمه این کلام محصور بودن و مقید شدن به غیر آن امر است و این حصر و تقیید با اطلاق وجودی و سعه آن سازگار نیست.

وجود مطلق علت تمام وجودهای مقید است و مقیدها معلول اویند و هر علتی کمالات معلول خود را داراست، پس مطلق تمام کمالات مقیدها را داراست. و سرّ شمول وجود مطلق نسبت به همه اشیاء این است که از لحاظ نظام فاعلی او آفریننده هر موجود مقید و بخشنده کمالاتی اوست و از لحاظ نظام غائی هم او هدف و کمال مقصود همه آنهاست.

و مبدأ هر فضیلت و وجودی و کمال نسبت به آن کمال اولی و سزاوارتر از دیگران است، خواه مبدء فاعلی و خواه مبدء غائی آن زیرا مبدأ به هر تقدیر که فرض شود مقدم بر ذی‌المبدء است. و این حقیقت را می‌توان به صورت برهان چنین تقریر کرد:

صغری: وجود مطلق فاعل و مبدأ هر وجود مقید و سبب پیدایش کمال آن است.

کبری: هر مبدأ کمال و فضیلتی نسبت به آن کمال اولی است.

* پس وجود مطلق نسبت به هر کمال و فضیلتی اولی خواهد بود.

استناد به آیات قرآن کریم جهت اثبات اشتمال وجود بسیط بر مرکبات....:

مرحوم صدرالمتألهین از آیه کریمه «ان السموات و الارض کانتا رتقاً ففتقناهما» (الانبیاء، ۳۰) به ضمیمه آیه کریمه «و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم» (الحجر، ۲۱) چنین استفاده می‌کند که آسمان‌ها و زمین در مخزن عینی واجب تعالی وجود جمعی و واحد داشتند و سپس به وجودهای کثیر متنزل شدند. همان‌طوری که ارواح جزئیه قبل از تنزل از یکدیگر ممتاز نبودند آسمان‌ها نیز قبل از تکرار از یکدیگر جدا نبودند و از زمین امتیاز نداشتند.

و در ادامه به آیه شریفه «و جعلنا من الماء کل شیء حی» (الانبیاء، ۳۱) استشهاد نموده و چنین می‌فرماید: به دلیل آنکه بسیاری از موجودات زنده مصون از ماده و منزله از عالم طبیعت‌اند مانند عقول و نفوس، بنابراین عموم آیه نمی‌تواند شامل آنها شود و مناسب‌ترین تفسیر آیه این است که منظور از آب چیزی غیر از آب مادی باشد مثلاً فیض منبسط حق متعال باشد.

بعد از آنکه معلوم شد آب مادی مایه حیات همه موجودات زنده نیست می‌توان به عنوان تطبیق و بیان مصداق جامع و کامل گفت که آیا آب حقیقی غیر از رحمت و اسعه و فیض سعی حق که به هر موجودی می‌رسد خواهد بود؟

همان‌طوری که حقیقت هستی ظاهر در مظاهر گوناگون به نحو تشکیک است، اوصاف حقیقی آن نیز مانند علم و قدرت و غیره در همه مظاهر آن ساری است. چون اوصاف عین وجودند و وجود نیز در کمال بساطت می‌باشد و ظهور آن اوصاف در مظاهر جهان آفرینش همانند سرایت خود هستی است در اشیاء، یعنی به نحو حلول یا اتحاد و مانند آن نخواهد بود، بلکه به نحوی است که راسخان در علم الهی می‌دانند.

بنابراین جمیع موجودات حتی جامدها گرچه ظاهراً زنده نیستند ولی حقیقتاً زنده و آگاه و گویای تسبیح حق‌اند. مصنف در این مقام هستی را مساوی علم دانسته و آگاه و حیات را برای سراسر جهان هستی ثابت می‌داند یعنی چیزی در عالم نیست که زنده و آگاه نباشد و جمال و جلال حق را ننگرد، چیزی نیست در قیامت که ظرف ظهور حق است سخن نگوید و آنچه را که در دنیا تحمل کرده اظهار نکند. و الیه الاشارة بقوله تعالی: «و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم.» (الاسراء، ۴۴)

لیکن شما این تسبیح را نمی‌فهمید و یا خودشان به علم و تسبیح خود علم ندارند. زیرا که «هذا الفقه هو العلم بالعلم، لا یمکن حصوله الا للمجردین عن غواشی الجسمیة و الوضع و المكان.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۶/۱۱۷-۱۱۸)

موارد استفاده از قاعده بسیط الحقیقه در فلسفه

مرحوم صدرالمتألهین در موارد متعدد و به مناسبت‌های مختلف از این قاعده استفاده کرده و آن را زیربنای بسیاری از مسائل فلسفی قرار داده‌اند.

بعد از صدرالمتألهین پیروان وی، مانند حاج ملاهادی سبزواری، آقاعلی مدرس زنوزی، ملامحسن فیض کاشانی، از اهمیت قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» غافل نبوده‌اند و هر یک در آثار خود آن را مطرح کرده و به مناسبت‌های مختلف مورد بحث قرار داده‌اند. از جمله مواردی که این قاعده در آثار و نوشته‌های این بزرگان مورد استناد واقع شده است یکی مسئله فردانی الذات و تام الحقیقه بودن واجب الوجود است. مورد دوم مسئله اجمال در تفصیل و مقام تفصیل در اجمال است که از کتب عرفا اخذ و اقتباس شده و با قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» در آمیخته است.

مورد دیگری که در این قاعده مطرح شده، و اهمیت آن کمتر از دو مسئله گذشته نیست، مسئله نفس ناطقه انسانی و اتحاد آن با کلیه نیروهای خویش است که در این جا با استفاده از قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» برهانی قیاسی به صورت زیر از یک صغری و کبری تشکیل می‌شود:

نفس ناطقه در حقیقت ذات خویش بسیط است.

هر بسیط ناطقه خود، همه نیروهای خویش است.

چنانکه ملاهادی سبزواری گفته است:

«النفس فی وحدته کل القوی و فعلها فی فعله قد انطوی»

(سبزواری، ۱۳۷۹، ۵/۱۸۰)

صدرالمتهلین نیز در این باب چنین می‌نویسد: «و اما الذی استقر علیه اعتقادنا فهو ان النفس کل القوی و هی مجمعا للوحدانی و مبدأها و غایتها، و هكذا الحال فی کل قوة عالية بالنسبة الی ما تحتها من القوی التي تستخدمها و ان كان استخدامها بالتقديم و التأخیر... فالنفس التي لنا او لكل حیوان فی جامعة لاسطقسات بدنه و مؤلفها علی وجه یصلح لان یكون بدنأ لها...» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۵۱/۸)

ملاحسن فیض کاشانی، در مورد دیگری غیر از آنچه گذشت، از قاعده بسیط‌الحقیقه کل الاشیاء استفاده کرده و آن علم حق تعالی به ذات خویش و ظهور ذاتی او بر ذات خود است. آنجا که می‌نویسد: «و اذ هو سبحانه بسیط‌الحقیقة منزه الذات عن الموضوع و المادة و العوارض و سایر ما یجعل الذات بحال زائدة و یربها علی غیر ماهی علیه، فلا لبس له، فهو صراح و ذاته غیر محتجبة عن ذاته فهو ظاهر بذاته علی ذاته، فهو یدرک ذاته اشد ادراک، و یعلمها اتم علم لظهورها له اشد ظهور، بل لا نسبة لعلمه بذاته الی علوم ماسواه بذواتهم، كما لا نسبة بین وجوده و وجودات الاشیاء، حیث هو وراء ما لا یتناهی بما لا یتناهی، فعلمه بذاته عبارة عن کون ذاته ظاهرة لذاته... فذاته سبحانه مع وحدته الصرفة عالم و معلوم و علم؛ علی انک قد دریت ذلک فی کل علم.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۵، ۲۹)

حاج ملاهادی سبزواری نیز از قاعده «بسیط‌الحقیقة کل الاشیاء» در مسئله علم حق

تعالی به اشیاء از طریق عقل بسیط و اضافه اشراقیه استفاده کرده و می‌گوید:

«فذاته عقل بسیط جامع لكل معقول و الامر تابع»

«فذاته تعالی عقل بسیط و فی عین بساطته جامع فی مرتبه ذاته لكل معقول و كل خير و کمال بنحو اعلى و ابسط و هذا اشاره الى مسئله الكثرة فی الوحدة و ان الوجود البسيط كل الوجودات بنحو اعلى كما قال ارسطاطاليس و احياء و برهن عليه صدرالحکماء المتألهين.» (سبزواری، ۱۳۷۹، ۳/۵۹۹)

شواهد قاعده بسیطه الحقیقه در روایت با تکیه بر خوانش صدرا و ملاعلی نوری در شرح اصول کافی

قاعده بسیط الحقیقه شواهد متعددی در روایات اهل بیت (ع) دارد که ملاصدرا در شرح خود بر اصول کافی به آن توجه داشته و ملاعلی نوری هم در تعلیقه خود بر کلام ملاصدرا به آن اشاره کرده است. برخی از این روایات عبارتند از:

روایت اول

کلینی با ذکر سند از عاصم بن حمید آورده است که: «قال سئل علی بن الحسین صلوات الله علیه عن التوحید فقال ان الله عزّ و جل علم ان یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ و الآیات من سورة الحديد الی قوله عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فمن رام وراء ذلك فقد هلك.» (کلینی، ۹۱/۱)

ملاصدرا در شرح آن می نویسد: «فانّ من امعن النظر و تأمل تأملا کافیا ینظر له ان الاحدیة التامّة منبع الصفات الکمالیة کلها، و لو لا مخافة الاطناب لبینت استلزامها لواحدة واحدة منها، لكن اللیب یدرک صحّة ما ادعیناه.» (همو، شرح أصول کافی (صدرا)، ۳/۱۱۴)

ملاعلی نوری در تعلیقه بر کلام صدرا در مقام شرح و بسط مطلب مذکور می نویسد: «و اذا تحققت ان هویته سبحانه بسیط لا ترکیب فیه اصلا و بسیط الکمال و الکمال البسيط هو كل الكمالات الوجودیة فثبت ان وجوده البسيط الّذی هو عین ذاته الاحدیة كل الكمالات للموجود بما هو موجود من العلم و القدرة و الحیاة و الإرادة و السمع و البصر و تمامها و مجمعها و منبعها، اذ الوجود الحقیقی هو الاصل الاصل فی حقائق الاشیاء كما حقق و برهن

علیه... فبمجرد اثبات انه تعالى وجود بحت فى مرتبة ذاته الاحدية البسيطة الواحدة بالوحدة الحقّة يثبت توحيده و علمه و عموم علمه و قدرته و عمومها و حياته و شمولها و سمعه و بصره و شمولها، و يعلم كيفية فعله الاول و جعله للاشياء و نحو صدورها، و من هنا قالوا: انا بمجرد ملاحظة ذاته نعرف ذاته تعالى و صفاته و افعاله و جميع احواله تعالى بمؤدى كريمة: أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، و السرفيه: ان الوجود الذى هو بمجرد نفسه رفع العدم، و رافعه و منافيه و مناقضه هو الموجود بنفسه و لنفسه فهو الواجب الوجود لا غيره، و كل ما هو غيره لا يوجد الا به، فلا تغفل.» (ملاعلى نورى، تعليقه بر شرح اصول كافي، (نورى، همانجا، ۴۲۹/۳)

روایت دوم:

در قسمتی از یک حدیث طولانی که به طور مرسل روایت شده است، امام رضا (ع) می‌فرماید: «انما سمي الله تعالى بالعلم بغير علم حادث علم به الاشياء و استعان به على حفظ ما يستقبل من امره و الروية فيما يخلق من خلقه و يفسد ما مضى مما أفنى من خلقه مما لو لم يحضره ذلك العلم و يعينه كان جاهلا ضعيفا. كما أنا لو رأينا علماء الخلق إنما سموا بالعلم لعلم حادث اذ كانوا فيه جهلة و ربما فارقهم العلم بالاشياء فعادوا الى الجهل و انما سمي الله عالما لانه لا يجهل شيئا فقد جمع الخالق و المخلوق اسم العالم و اختلف المعنى على ما رأيت و سمي ربنا سمعيا لا بخرت فيه يسمع به الصوت و لا يبصر به كما ان خرتنا الذي به نسمع لا نقوى به على البصر و لكنه أخبر انه لا يخفى عليه شيء من الاصوات ليس على حد ما سمينا نحن فقد جمعنا الاسم بالسمع و اختلف المعنى.» (كليني، ۱۲۱/۱)

ملاصدرا در شرح و بيان جمله اول روایت می‌نویسد: «و اما كيفية تلك الاحاطة على وجه لا يقدم وحدته و لا يلزم كثرة فى ذاته و لا فى صفاته فهو مما لا يعرفه الا الراسخون، و الغرض هاهنا ان حقيقة العلم له تعالى و هى عين ذاته، اذ بذاته يظهر و ينكشف جميع الاشياء، فعلمه واحد و مع وحدته علم بكل شيء، اذ لو بقى شيء ما لا يكون ذلك العلم علما به لم يكن ذلك حقيقة العلم و لا علما خالصا بل علما مشوبا بالجهل و كذلك الكلام فى سائر صفاته تعالى.» (ملاصدرا، شرح أصول الكافي، ۲۹۳/۳)

و مرحوم ملاعلی نوری در تعلیقه بر عبارت صدرا آورده است: «و هذا هو الذی یسمونه بالکثرة فی الوحدة، فهو سبحانه بوحده الحقة الصرفة حاو للاشياء كاحتواء الكل للاجزاء، فانه سبحانه کل الاشياء و لكن الكل منه لیس له بعض، و درک حقیقه هذه المسألة كما هی لا یتیسر الا لواحد بعد واحد و لیس مشربا لكل وارد، و کیف لا؟ و هی أم الغوامض الالهية، و کل من ادرك حقیقه معناها فهو الذی بلغ و نال غاية المبتغی، فاجتهد.» (نوری، تعلیقه بر شرح اصول کافی، ۲۴۹/۴)

روایت سوم:

کلینی در حدیث مرفوعی از امام صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت از قول امیرمؤمنان فرمود: «... فتبارک الله الذی لا یبلغه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن و تعالی الذی لیس له وقت معدود و لا اجل ممدود و لا نعت محدود، سبحانه الذی لیس له أول مبتدأ و لا غاية منتهی و لا آخر یفنی، سبحانه هو کما وصف نفسه و الواصفون لا یبلغون نعته، و حدّ الاشياء کلّها عند خلقه، ابانة لها من شبهه و ابانة له من شبهها، لم یحلل فیها فیقال: و هو فیها کائن و لم ینأ عنها فیقال: هو بائن عنها.» (کلینی، ۱/۱۳۴) طبع دارالکتب الاسلامیه، تهران، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ۱۴۰۷.

ملاصدرا در شرح فراز آخر روایت می نویسد: «فالحق الاول تعالی نور الانوار، و ان کان ابعدا الاشياء و ارفعها من جهة علو رتبته «۱» و کثرة المراتب و الدرجات بینه و بین ادون الخلق، فهو اقرب الاشياء الیه و ادناها و ذلك من جهة شدة ظهوره و قوة نوره.» (همو، شرح أصول الکافی، ۲۷/۴)

و ملا علی در تعلیقه بر همین موضع از کلام صدرا آورده است: «محصله: کونه حقیقه الوجود تعالی شأنه تمام التمامات کمال الکمالات بضرب اعلی، بسیط الحقیقه کل الاشياء و هو الشیء بحقیقه الشیئیة، فافهم ان شاء الله.» (نوری، شرح أصول الکافی (صدرا)، ۴/۴۰۵)

روایت چهارم:

روایت چهارم مورد استناد ملاصدرا همان روایت نخستین این بخش است که از قول

امام سجاد (ع) به شرح زیر نقل گردید به این صورت که: «سئل علی بن الحسین صلوات الله علیه عن التوحيد فقال ان الله عزّ و جل علم ان يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالى قل هو الله أحدّ و الآيات من سورة الحديد الى قوله عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ «۱» فمن رام وراء ذلك فقد هلك». (کلینی، ۹۱/۱)

در این حدیث ملاصدرا در شرح مفهوم احادیث می‌نویسد: «ثم ان هذه الصّفة، وهى الاحديّة التامة الخالصة عن شوب الكثرة، كما توجب التنزه عن الجنس و الفصل و المادة و الصورة و عن الجسمية و المقدارية و الابعاض و الاعضاء و الالوان و سائر الكيفيات الحسيّة و الانفعالية و كلّما يوجب قوة او استعدادا او امكانا، كذلك يقتضى كل صفة كمالية من العلم التام و القدرة الكاملة و الحياة السرمديّة و الإرادة التامة و الخير المحض و الجود المطلق. فانّ من امعن النظر و تأمل تأملا كافيا يظهر له ان الاحدية التامة منبع الصفات الكمالية كلها، و لو لا مخافة الاطناب لبيّنت استلزامها لواحدة واحدة منها، لكن اللبيب يدرك صحة ما ادعيناها.» (ملاصدرا شرح أصول الكافي، ۱۱۴/۳)

و ملاعلی نوری در تعلیقه بر کلام صدرا و در بیان احادیث چنین فرموده است: «و اذا تحققت ان هويته سبحانه بسيط لا تركيب فيه اصلا و بسيط الكمال و الكمال البسيط هو كل الكمالات الوجودية فثبت ان وجوده البسيط الذي هو عين ذاته الاحدية كل الكمالات للموجود بما هو موجود من العلم و القدرة و الحياة و الإرادة و السمع و البصر و تمامها و مجمعها و منبعها، اذ الوجود الحقيقي هو الاصل الاصيل في حقائق الاشياء كما حقق و برهن عليه، فان الشئية المفهومية في شئ من الاشياء ليست بحقيقة شئ منها، بل الحقيقة فيها ليست الا حقيقة الوجود التي يترتب عليها آثارها و احكامها، فبمجرد اثبات انه تعالى وجود بحت في مرتبة ذاته الاحدية البسيطة الواحدة بالوحدة الحقّة يثبت توحيد و علمه و عموم علمه و قدرته و عمومها و حياته و شمولها و سمعه و بصره و شمولها، و يعلم كيفية فعله الاول و جعله للاشياء و نحو صدورهما، و من هنا قالوا: انا بمجرد ملاحظة ذاته نعرف ذاته تعالى و صفاته و افعاله و جميع احواله تعالى بمؤدى كريمة: أ و لَمْ يَكُفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ

شَيْءٌ شَهِيدٌ، و السر فيه: ان الوجود الّذی هو بمجرد نفسه رفع العدم، و رافعه و منافیه و مناقضه هو الموجود بنفسه و لنفسه فهو الواجب الوجود لا غیره، و کل ما هو غیره لا یوجد الا به، فلا تغفل» (نوری، تعلیقه بر شرح أصول الکافی صدرا، ۴۲۹/۳)

نتایج مقاله

دستاوردهای مقاله را می‌توان در چند بند ارائه کرد.

۱- در خداشناسی حکیمان پیش از صدرا این پارادوکس نهفته بود که از سویی خداوند را مرکب از وجدان و فقدان نمی‌دانستند، و از سوی دیگر وجود و کمالات ماسوی را به حمل شایع از خداوند سلب می‌نمودند. آنها از این نکته غفلت می‌کردند که چنین سلبی مستلزم قبول ترکیب در ذات الهی بود.

۲- صدرالمتألهین قاعده بسیط الحقیقه را به مثابه راه‌حلی برای مشکل فوق عرضه کرد. حاصل این قاعده آن است که بسیط محض به حکم آنکه مطلقاً فقدان و عدم در او راه ندارد، کل اشیاء است. به همین دلیل نمی‌توان هیچ یک از ماسوی‌الله را به حمل شایع از او سلب کرد. از سوی دیگر چون حق تعالی محدود به حد هیچ‌یک از ماسوی‌الله و متصف به نقص هیچ‌یک از ممکنات نیست، نمی‌توان هیچ‌یک از ماسوی را به حمل شایع برای حمل نمود. در نتیجه صدرا، خویش برای حل این معضل گونه‌ای دیگر از حمل را، به نام حمل حقیقه و رقیقه، طراحی می‌کند که بر اساس آن حمل ماسوی‌الله بر خداوند جایز است.

۳- تحلیل و کنکاش در براهین بسیط الحقیقه، تطبیق وجود بسیط به معنای صدرایی (= بسیط الحقیقه) با وجود مطلق عرفانی، و نیز نشان دادن کارکردهای قاعده بسیط الحقیقه در قلمروهای دیگر فلسفه، از دیگر مطالب مقاله بود.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. سبزواری، ملاحادی، شرح المنظومه، تحقیق مسعود طالبی، قم نشر ناب، ۱۳۷۹ ه.ش.
۳. همو، تعلیقه بر اسفار، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۴. فیض کاشانی، محمدبن مرتضی، اصول المعارف، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ ه.ش.
۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ه.ش.
۶. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۷. همو، المشاعر، تصحیح هانری کرین، تهران انتشارات طهوری، ۱۳۶۳ ه.ش.
۸. همو، الشواهد الربوبیه، تصحیح و تعلیق آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰ ه.ش.
۹. همو، شرح الاصول من الکافی، به تصحیح خواجهی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ ه.ش.
۱۰. نوری، ملاعلی. تعلیقات بر شرح اصول کافی ملاصدرا، به تصحیح خواجهی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ ه.ش.